

دکتر اقدس یغمایی

آتی گون آنوی و افسانه‌های باستان

ژان آنوی (۱) نویسنده معاصر فرانسوی بسال ۱۹۱۰ در شهر بردو (۲) چشم بجهان گشود. آنطور که خود میگوید زندگی اوسوای کتابهایش واقعه جالبی در بر ندارد: «من شرح حال بخصوصی ندارم و از این موضوع خیلی خوشحالم.»

جریان زندگی آنوی - که سکوت در باره زندگی داخلش را محترم می‌شماریم - باید با توجه به هنر و آثار وی و برخورد هائی که با مردان بزرگ تأثر داشته است، مورد مطالعه قرار گیرد. چون اگر تأثر همه زندگی او را تشکیل ندهد، لااقل در آن سهم بسزائی دارد. این نویسنده که از همان اوان کودکی، وقتیکه هشت سال بیشتر نداشت، اغلب به تأثر میرفت و سخت تحت تأثیر هنر بازیکنان قرار میگرفت، از سن دوازده سالگی شروع به نوشتن نمایشنامه‌های منظوم کرد، نمایشنامه‌هائی که هرگز بیابان نرسید، ولی شاید باعث شد که در سن شانزده سالگی، اثری تحت عنوان *La femme sur la Cheminée* را با تمام برساند.

ژان آنوی مطالعات زیادی کرد و با آثار بسیاری از نویسندگان آشنا شد. اما تأثیر هیچیک با اندازه ژان ژیرادو (۳) نبود. در سال ۱۹۲۵، روزیکه نمایشنامه

۱-Jean Anouilh. ۲-Bordeaux. ۳-Jean Jiraudoux.

سیکفرید (۱) را در کمدی شانزه لیزه (۲) نمایش میدادند. آنوی الهام تازمای یافت و تحولی عمیق در زندگی هنری وی پیدا شد. از آن زمان آنوی سبک خاص خود را که در عین حال با سبک ژیرود و کاملاً متفاوت است، پیدا کرد و در راهی جدید گام نهاد. چهار سال بعد نمایشنامه «سمور» (۳) اولین اثر اوست که بروی صحنه می‌آید و اولین موفقیت وی در دنیای تأثیر. اندکی بعد آنوی همه زنگیش را وقف تأثیر کرد و با ازدواج با یک هنرپیشه بنام مونل والانتین (۴)، میتوان گفت که با تأثیر در آمیخت: «بعد از نمایشنامه «سمور» تصمیم گرفتم که فقط از راه تأثیر زندگی کنم. این تصمیم یک نوع دیوانگی بود و با وجود این کار خوبی کردم که چنین تصمیمی گرفتم.»

زان آنوی عقیده دارد که نویسنده قبلی از هر چیز باید محیطی شاعرانه ایجاد کند و در آن بازیگران را بیازی بگیرد. همان‌کار بکه مولیر (۵) و هاریوو (۶) نویسندگان کلاسیک انجام میدادند. و این بازیگران را در موقعیت‌های خیالی قرار دهد. در این صورت سودی دوگانه عاید میشود: امکان پی بردن به حقایق بشری از خلال لطفی که قوه خیال ایجاد میکند. در نمایشنامه «آنتی گون» (۷) که یک سال بعد از «اوریدیس» (۸) بروی صحنه آمد، آنوی نشان میدهد که فقط یک داستان سرا یا ناقل نیست، بلکه بیش از هر چیز به مسئله موقعیت بشر در روی زمین توجه دارد. میخواهد این پوچی و نامربوطی و عدم انطباق بین انسان و واقعیت را (آنطور که هلمی بینیم) بنمایاند و در باره مسئولیت بشر در روی این زمینی که خود را نسبت بآن یگانه احساس میکند، تعمق نماید.

- ۱- Siegfried. ۲- La Comédie des Champs-Élysées
 ۳- Hermine. ۴- Monelle Valentin. ۵- Molière.
 ۶- Marivaux. ۷- Antigone. ۸- Eurydice

از طرف دیگر مسئله منحصر بفردی که آنوی با بکار بردن موضوعات مختلف گسترش میدهد، مقابله معصومیت، جوانی آشتی ناپذیر و سخت با جامعه ریاکار و فاسدی است که پست ترین بدنامی ها را بجان میخورد. و در واقع پایه «آنتی گون» بروی همین مسئله نهاده شده است. دوره کودکی و اوان جوانی در این کتاب اهمیت فراوانی دارد آنتی گون، این دختری که هنوز خود را کوچک احساس میکند دائماً بدوران کودکی خویش - که دایه مظهر آنست - پناه میبرد، نشان طغیان جوانانی بسن و سال اوست در برابر دنیای بزرگترها.

و در اینجا است که تفاوت بین «آنتی گون» آنوی و سوفوکل (۱) نمایان میشود. آنتی گون سوفوکل مفرور و اصلاح ناپذیر است، آنتی گون آنوی هم همین خصوصیات را داراست، اما الجباز و یک دنده هم هست. آنتی گون سوفوکل چشم بآبنده دوخته است، اما آنتی گون آنوی بدوران کودکی بر میگردد. قلمرو کودکان یا بهتر بگوئیم قلمرو جوانان در کتاب آنوی جانشین قلمروی خدایان «آنتی گون» سوفوکل میشود. و با وجودیکه آنوی ظاهراً در داستانی که از سوفوکل بهاریت گرفته، هیچگونه تغییری نداده، در واقع دید خاص خود را از دنیا در قالب تراژدی یونانی عرضه کرده است. آنوی جامعه تازمائی را با اندام افسانه باستانی بریده و مسائلی که فکر انسان قرن بیست را بخود مشغول میدارد، هنرمندانه در آن گنجانده است.

اما آن داستان کهن بدین قرار است که لائیوس (۲) پادشاه شهر تب (۳) موقع ازدواج دچار این کنجکاو شد که از معبد دلف (۴) بیرسد که آیا زندگی زناشوئی او قرین سعادت خواهد شد، یا نه. ندای غیبی در پاسخ او گفت که نمره این ازدواج فرزندی خواهد بود که پدر خود را ازین میبرد. از این رو وقتیکه لائیوس صاحب پسری شد ازین

۱ - Sophocle. ۲ - Laïus. ۳ - Thèbes ۴ - Delphes.

آن پیش بینی شوم او را بکوهی فرستاد تا کشته شود. شخصیکه مأمور این کار بود، پاهای کودک را سوراخ کرده و او را وازگون بدرختی آویخت. (نام اودیپ (۱) یعنی پاهای ورم کرده از اینجا ناشی میشود.) پولیب (۲) شبانی که گوسفندان پادشاه کورنت (۳) را نگاهداری میکرد، ناله‌های کودک را شنید و برقت درآمد. او را از درخت جدا کرد و با خود برد. ملکه کورنت که در آرزوی داشتن فرزندی میسوخت، اودیپ را بفرزندی قبول کرد و تربیتش را بعهده گرفت.

در سن بلوغ اودیپ در باره آینده خود از ندای غیبی سؤال کرد. پاسخ رسید که او قاتل پدر و همسر مادرش خواهد شد. ازین پیش بینی شوم وحشتناک، چنان ناراحت شد که تصمیم گرفت برای اجتناب از این اعمال شرم آور زادگاه خود کورنت را (او جز کورنت برای خود زادگاهی نمی شناخت.) ترک کرده راه سفر در پیش گیرد. در راهی که به دلف منتهی میشد به لائیوس پیر که برارای سوار بود و پنج نفر همراهش میکردند برخورد. لائیوس به اودیپ فرمان داد که رام را برای او باز بگذارد و همین اندک موجب نزاعی شد که نتیجه اش کشته شدن لائیوس پادشاه اودیپ بود. وقتی اودیپ بشهر تب رسید، سایه وحشتناک اسفنکس (۴) بر شهر سنگینی میکرد. این هیولا که سروچهره و دستهایش شبیه دختری جوان بود و صدای مردان را داشت و تن سگ و دم ازدها، چنگال شیروبال پرندگان، در دروازه شهر کشت و کشتار هولناکی برآوردن انداخته

۱- Oedipe. ۲- Polybe. ۳- Corinthe.

۴- Sphinx نام اسفنکس ابتدا در اساطیر مصر قدیم آمده است و مظهر نعمت و آفتاب و حاصلخیزی آبهای رودخانه نیل بود و بعدها نیز «ابوالهول» خوانده شد. پس از آن به اساطیر یونانی راه یافت و «طراح معما» نام گرفت. اسفنکس مظهر رازهای ناگشوده طبیعت بود و برای اساطیر معماهایی طرح میکرد و چون موفق به حل آن نمیشدند، آنها را می بلعید.

بود. کرئون برادر زن لائیوس، خواهر خود ژوکاست (۱) و تاج و تخت شهرتیب را پادشاهی کسی تعیین کرده بود که قادر باشد شهر را از بلای اسفنکس برهاند. و برای این کار فقط يك راه وجود داشت، حل این معما: «کدام حیوانست که هنگام صبح چهارپا، ظهر دوپا و شب سه پا دارد.»

اودیپ داوطلب شد و با سانی جواب معما را حدس زد: «این انسانست که در صبح زندگی یعنی دوران طفولیت چهار دست و پا راه می‌رود و در ظهر که عین قدرت جوانی اوست به‌یش ازدوپا احتیاج ندارد و در پیری یا غروب زندگی از عصا کمک می‌گیرد.» اسفنکس از شنیدن این جواب درست چنان خشمگین شد که خود را بمرتگاهی افکند و از بین رفت و اودیپ با مادر خود ازدواج کرد. نمره این ازدواج دو پسر بنام پولی نیس (۲) و اته‌اوکل (۳) و دو دختر بنام آنتی‌گون و ایسمن (۴) بود.

سالها بعد طاعون و حشتناکی شهرتیب را فراگرفت و ندای غیبی آواز داد که اهالی شهرتیب برای این تنبیه شده‌اند که انتقام خون پادشاه را نگرفته و مسبب قتل را پیدا نکرده‌اند. اودیپ در صدد پیدا کردن قاتل برآمد و در جریان این تحقیقات راز تولد خودش نیز بر او آشکار شد. پس از پی بردن باین حقیقت تلخ ژوکاست خود را حلق آویز کرد و اودیپ نیز چشمانش را از جای کند. پسرانش او را از شهر راندند و تنها آنتی‌گون او را تا آخر عمرها نکرد و همراه پدر رفت.

بعد از این ماجرا، دو پسر اودیپ تصمیم گرفتند که هر يك بنوبت بر شهرتیب فرمانروائی کنند و برای اینکه اختلافی پیش نیاید در مدت حکومت هر يك از آنها، آند دیگری از شهرتیب غایب شود. ابتدا نوبت اته‌اوکل بود، اما پس از پایان سال اول از وا گذاشتن تاج و تخت برادرش خود داری کرد. پولی نیس بکمک پدر زن خود

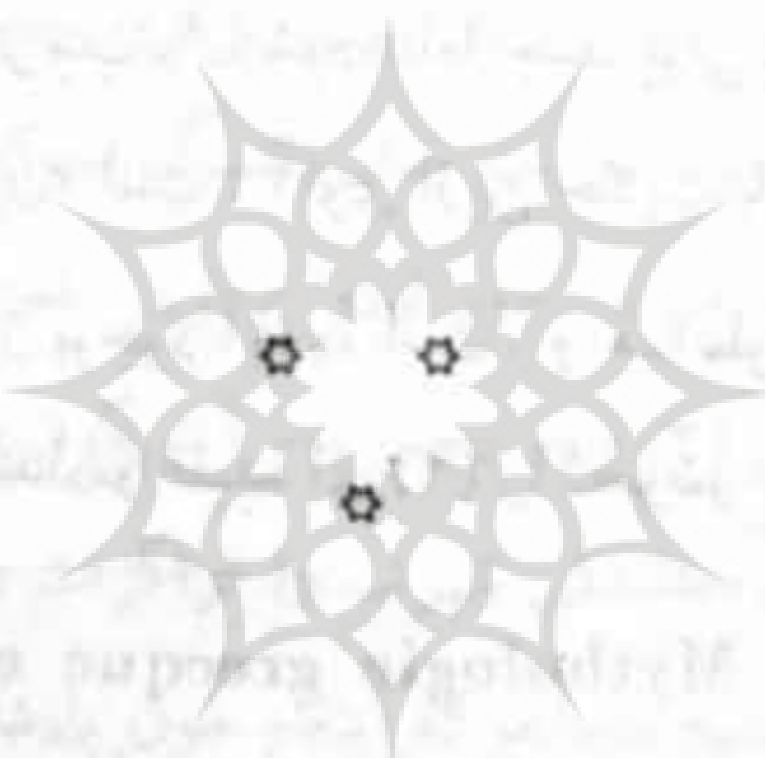
پادشاه آرگوس بشهرتپ حمله کرد. جنگ سختی درگرفت وعده زیادی بخاك و خون در غلطیدند. سرانجام برای اجتناب از خونریزی بیشتر، دو برادر تصمیم بچنگ تن بتن گرفتند و یکدیگر را بضراب نیزه از پای درآوردند. میگویند که اختلاف این دو برادر در طول زندگی آنقدر زیاد بود و کینه و نفرتشان بحدی که حتی بعد از مرگ هم شعله های آتشی که اجساد آنها در آن میسوخت، از هم جدا شد. کرئون بار دیگر بحکومت رسید و دستور داد که برای اناه اوکل که بادشمنان وطن جنگیده بود تشییع جنازه رسمی و باشکوهی ترتیب داده شود، اما جسد پولی نیس در آفتاب بکنند. (۱)

این آغاز «آنتی گون» است. آنتی ازین حکایت باستانی نمایشنامه‌ای مطابق دوق تازه پسند مردم امروز بوجود آورده است. و همانطور که قبلا اشاره شد، اصل داستان را بیچوجه تغییر نداده و عقیده ای (۲) را که موضوع اصلی نمایشنامه رانشکیل

۱- Commelin Mythologie grecque et romaine

۲- «بشر را در ادوار کهن با آداب و مراسم تدفین عقیده کامل بوده و پیوسته از آن اندیشه داشته است که مبادا پس از مرگش مراسم معموله را انجام نیاوردند. این مطلب در آثار نویسندگان قدیم آشکار است و از آنرو میتوان دریافت که پیشینیان بی گورماندن را برانب از مرگ دشوارتر میشمردند. آنها روح را وابسته بتن میدانستند و زمانی در آرامگاه خاک کی خویش متمکن و از حیاتی بهره مند میشدند که تن را بخاك بسپارند. روحی که گور معین نداشت سرگردان و بی مکان بود پیوسته بشکل اشباح سرگشته و از آسایش بی نصیب بود و از هوا با اغذیه ای که احتیاج داشت برخوردار نمیشد و عاقبت بیچاره کی اوزار شتخوی و بداندیش میکرد، پس با زارزندگان می پرداخت و ایشان را امراض گوناگون میفرستاد و به تپاه کردن کشت و زرع آنان برمیخواست و در هیاکل سهمناک مردم را مهترساند تا جسدش را دفن کنند و او را از سرگردانی برهانند. اعتقاد به دیو و پیری هم از همین جا ناشی شده است. ملل قدیم همگی معتقد بودند که هر گاه جسمی مدفون نشود روح او شقی و هر گاه مدفون گردد سعید خواهد بود، چنانکه مراسم تدفین را برای اظهار غم و اندوه بجانمیا آوردند و مقصودشان آسایش مردگان بود. لیکن برای آسایش مردگان تنها بخاك سپردن آنان کفایت بقیة پاورقی در صفحه بعد

میدهد و همان عقیده یونانیان قدیم درباره بخاک سپردن اموات است ، رعایت کرده است . اما هنر آنوی در این است که مسئله تزلزل ایمان فردی و در عین حال اتکاء بایمان اجتماعی را بخوبی توجیه میکند . او اجتماع امروزی را در خلال داستانی باستانی می نمایاند . همه بازیگران این نمایشنامه روحی تازه جوو تازه پسند دارند . آنچه میگویند موافق ذوق مردمان این عصر است . انسان قرن بیستم خود را در برابر داستان آتی کون یگانه احساس نمیکند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

نمیکرد و رعایت آداب و مراسم معموله و ذکر اوراد و ادعیه مخصوص نیز از جمله واجبات بود . عقیده پیشینیان بر این بود که انجام ندادن مراسم مذکور موجب سرگردانی روح و ظاهر شدن او در برابر زندگاست . بجای آوردن آن برخلاف مرده را در گور متمکن و پای بند خواهد کرد .

در زمان قدیم گاهی قانون مفسرین بزرگ را از تدفین و مراسم آن محروم میساخت و این نوعی از سخت ترین سیاستها بود ، زیرا بدینوسیله روح مفسر نیز بجزای خود میرسید و بعد از ابدی مبتلی میگشت .

نقل از «تمدن قدیم» ترجمه سراله فلسفی